



با پیموم . در قواعد مبطل بر حسب نصل فصل اول در تعریف تثانی
 و ردیف و بیان آنچه متعلق با اینهاست نصل دوم در تعریف خروف و قوافی
 و تعریف رذی نصل میوم . در تعریف حروف و قوافی که پیش از رذی می
 آیند نصل چهارم در بیان حروف و قوافی که بعد از رذی می آیند نصل پنجم
 در بیان حركات و مکنات نصل ششم در بیان صیوب ملقبه قافیه
نصل هفتم در بیان صیوب غیر ملقبه قافیه نصل اول در تعریف قافیه و
ردیف و آنچه متعلق با اینهاست اما قافیه در لغت از بی رونده است و در
اصطلاح میارست از یک حرف یا بیشتر مخصوصه با حركات و مکنات
مخصوصه که تکرار یابد در اواخر انماط مختلفه و آن اختلاف لفظ یا بحسب
لفظ و معنی مردوب باشد یا بحسب لفظ تنها چون این بیت مبادا میرد کوش
در زبانم * که از ذکرش چنین رطب اللحمانم * و درین بیت الف و نون
زبان و لسان تکرار یافته است * مختلف بحسب لفظ نه بحسب معنی چه زبان
و لسان معنی واحد است با آن اختلاف بحسب معانی تنها باشد چون این
بیت * دل چو آمد از هوای نفس باز * بود اگر کنج چشک شد این لحظه باز *
الف و زای باز درین بیت تکرار یافته است در و لفظ مختلف بحسب معنی
 تنها چه باز در مصراع اول معنی پس است و در مصراع دوم معنی مرغ شکاری

و آن الفاظ را که با هم در او آخر مصرعها با هم نمانند در متن و مطلع
 و در آخر بیتها چون نیتها می خزل و قصید و غیره نیز مطلع یا آن الفاظ واقع باشند
 در آنجا نیز جمله آخر مصرع یا بیت است چنانکه در شعرهای معروف و مرکبات
 ها هر حرفی یا حرف با حرکات و سکنات که از حروف و حرکات و سکنات
 قوافی نیست بطور صنعت لزوم ما لا یلزم بیاورد داخل قافیه نیست چون
 دال و فتحة ما قبلش در این رباعی * یارب کنهم اگر زهر تا قدم است * دایم
 دل من از آن ندیم ندم است * نو میدنیم که با وجود کرمت * عصیان
 من و هزار چون من عدم است * و این جا قافیه میم است و فتحة ما قبل
 میم ازین جهت عدم و ندم را با هتم و ظم قافیه می سازند و خلیل ابن احمد
 گفته که قافیه هبارتست از آخر ما کن در مصرع یا بیت تا اول ما کن
 قریب پیش از او یا متحرکی که قبل از آن ما کن است من گویم که این باعتبار
 تقطیع است و بعضی گفته اند که تنها حرف روی قافیه است و ازین جهت است
 که گویند این قصید و غزل لامیه است یا دالیه و غیره به اعتبار روی نه
 باعتبار دیگر و مخفی نیست که این در اشعار عرب تواند شد لیکن فارسی
 گویند آخر بیت را معلم دارند اهم از اینکه آن حرف قافیه باشد یا ردیف
 و نبای ترتیب دو اولین شعرای عجم بر این است و اخذش گفته که لغط آخر

مصر باغ یا بیت قافییه است و بعضی در لفظ گفته ایک پس گویم این ما صفا
 همچا ز این تصنیف مغل با هم حال و در لغت کئی را گویند که هر
 مقصدیکر و هر کس موار باشد در اصطلاح عبارت تحت از یک کلمه یا بیست
 که مستقل باشد در تلفظ و معنی یا آنچه در حکم مستقل باشد و باید شعر در
 وزن و معنی بد و محتاج باشد اعم از اینکه در همه اشعار به یک معنی بیاید
 یا بمعانی مختلفه و باید بعد از قافییه بیاید و اکثر این ردیف میترانند شد
 که تمام مصراع باشد غیر از کلمه اول که ان قافییه است چون این بیست
 ز بهر بستان نثار کردم * مز بهر بستان نثار کردم * و از آنچه گفتم مستقل
 باشد در تلفظ و معنی لازم می آید که هر چه مستقل در تلفظ آنها باشد چون
 لفظ را علامت مفعول و اعمت را بطه و و ر به معنی صاحب و مانند این چیزیکه
 در تلفظ و معنی مستقل باشد چون ضما یر شا یسته ردیف نیست اما آنچه
 در لفظ و معنی مستقل باشد شا یسته ردیف است اگر چه یک حرف باشد چون
 لفظ ترو و بی اظهار و اما آنچه در حکم مستقل است آنست که شاعر یک
 کلمه را در وصف کند جمله اول را بمنزله قافییه شمارد و جمله دوم را بمنزله
 ردیف دارد چون این بیت روز هم تب گرفت سوخت مراد ر شب آه *
 آه که این خسته را حال شد آخر تباه * که زبانه یک کلمه است و در وصف خود

بخدا که اول بر آن که نیا باشد شب تا شب بگردید و همیشه در آن که آه باشد از
 نزدیک داشته و این عالی از همه نیست و در فصل هفتم مذکور خواهد
 شد که در میان قافیه و ردیف نسبت معلوم و مخصوص مطلق است یعنی در جا که
 ردیف است از قافیه کزیری نیست و قافیه نیز ردیف را شروع تمام و بعضی در محلی
 ذکر قافیه و ردیف بیان حاجب هم نموده اند و آن در همه چیز مثل ردیف است
 مگر در اینکه حاجب را پیش از قافیه آرند من گویم این از قبیل انوم مالا یلزم است
 باین ذکر این را در فن بدیع نمایند چه آوردن حاجب هیچ لازم نیست
 باشد که در یک شعر بیارند و در دیگری نیارند و از نیا و ردیف هیچ خلال
 نزیاید و یکریاهی از برای مثال بیارم (زبانی) ای شاه زمین بر آسمان
 داری تخت * هست است عدل و تاتو کمان داری تخت * حمله صبه آری
 و کران داری رخت * پیری تو بقل بیرو جوان داری تخت * و این جا لفظ
 داری حاجب است و این قسم حاجب بسیار خوب است چه آنکه در میان
 قافیه واقع است اگر چه اولین را قافیه گفتن مجاز است و گرنه در حقیقت
 جمع است و اشعاریکه مشتمل بر ردیف یا حاجب است معروف به تشدید دال
 و محبوب گویند فصل دوم در عمل ادعروف قوافی و تعریف حرف
 روی بند آنکه حروف قوافی نه است و چهار از آن اگر در اشعار مذکور شوند